

مجله‌ی مطالعات ایرانی
مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال چهارم، شماره‌ی هشتم، پاییز ۱۳۸۴

ایران، حلقه‌ی اتصال شرق و غرب (هزاره‌ی چهارم و سوم قبل از میلاد)*

حسن اکبری
دانشجوی دکتری باستان‌شناسی دانشگاه تهران
مرتضی حصاری
دکتری باستان‌شناسی دانشگاه هامبورگ

چکیده

اگر به‌عنوان مقاله توجه شود، به مبدأیی باز می‌گردیم که در باستان‌شناسی یادآور ناحیه‌ای در غرب به نام بین‌النهرین می‌باشد که به‌عنوان مرکز و گاهواره‌ی تمدن شناخته شده است و ناحیه‌ای در شرق، به نام حاشیه‌ی سند که به‌عنوان مرکز تمدن شرق شناخته شده است. در این مقاله سعی خواهد شد در یک مقطع زمانی مشخص، نقش کلی ایران را (نه محوطه‌ی باستانی مشخص و مستقل در مرز سیاسی فعلی ایران) به‌عنوان حلقه‌ی اتصال شرق و غرب مطرح شود و تأکیدی بر تأثیرگذاری آن بر مناطق همجوار خود داشته باشیم.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۴/۲/۳۱ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۴/۶/۲

واژگان کلیدی

آغاز ایلامی، سند و پنجاب، بین‌النهرین، اروک، هلمند.

۱- مقدمه

این واقعیتی است که ایران به خاطر وجود دو کویر نمک و لوت، ظاهراً دارای نظام ارتباط فرهنگی دَواری در اطراف این کویرها بوده و فرهنگ‌ها در اطراف این کویرها به وجود آمده بودند و داخل آن‌ها به عنوان یک منطقه‌ی غیر فرهنگی بوده که تاکنون آثار و مدارک فرهنگی از آن‌ها به دست نیامده است. (نظام حرکتی و ارتباطی فرهنگ‌ها، از بالا و پایین کویرها بوده و این حرکت، تاکنون از داخل کویرها ثابت نشده است) و باید در نظر گرفت که محدوده‌ی زمانی‌ای که مورد بحث ما است، یعنی هزاره‌ی پنجم تا اوایل هزاره‌ی سوم قبل از میلاد در غرب و زمان انتقالی هزاره‌ی چهارم به سوم قبل از میلاد در شرق، پرسش‌هایی را در ذهن تداعی می‌کند که تمدن بین‌النهرین در غرب و تمدن سند در شرق چه خدماتی می‌توانند به ایران داده باشند و اصولاً چه و چگونه ارتباطی با هم داشته‌اند؟ پاسخی که به پرسش اول می‌توان داد، این است که احتمالاً تاثیر فرهنگی بسیار اندک بوده است. ما می‌توانیم به جرأت بیان کنیم که در محدوده‌ی جنوب ایران (از دهلران تا بلوچستان) سیری تکاملی صورت گرفته و این مناطق در مقایسه با قدرت بالقوه‌ی بین‌النهرین جنوبی (Babylon) و مجموعه‌ی تمدن سند و پنجاب به عنوان یک برهم کنش Interaction به نظر می‌رسند. به همین منظور، برای پیگیری مطلب، مراتب زمانی و مکانی زیر را در نظر می‌گیریم.

۱-۱- جنوب غرب ایران از عیید تا آغاز ایلامی

بر اساس سفال‌های نو سنگی، هر چه از دشت خوزستان دور می‌شویم، تأثیر و تأثر سفال‌های دوره‌ی عیید صفر تا عیید دو در میان داده‌های سفالین حاشیه‌ی زاگرس در جنوب غرب ایران کمتر می‌شود. این موضوع در پایین دره‌ی زهره در دشت بهبهان کاملاً قابل مشاهده است و می‌توان مرز بین سفال‌های منطقه‌ی کوهستانی

و مناطق رسوبی را در این منطقه ملاحظه نمود، مسأله‌ای که به طور قطع از طریق مردم شناسی نمی‌توان آن را ثابت کرد^(۱) (Dittmann, ۱۹۸۴: ۶۵).

در دوره‌ی بعد، یعنی عیب‌سه، فارس و خوزستان هر کدام یک تکامل فرهنگی مختص به خود داشته‌اند. همچنین، یک تداوم در استفاده از محوطه‌های استقرار قدیمی نیز ملاحظه می‌شود. این نظام در عیب‌سه چهار همچنان ادامه می‌یابد. از عیب‌سه، بین ایران و بین‌النهرین (از لحاظ جغرافیایی، نه از لحاظ سیاسی) یک ارتباط ساده‌ی فرهنگی مشاهده می‌گردد (Dittmann, ۱۹۸۶: ۴۴۷). همچنین، در جنوب غرب ایران شاهد ظهور ساختمان‌های عمومی بر روی صفه‌های مرتفعی هستیم که همانند نظام ساخت صفه‌ی بین‌النهرین می‌باشند (fig: ۲۳; ۲۷: Hole, ۱۹۹۲)، ولی در بین‌النهرین این-گونه عمارت‌ها فاقد سالن میانی بوده‌اند. در عیب‌سایانی در جنوب غرب ایران، گورستان‌هایی با اهمیت منطقه‌ای-ناحیه‌ای دیده می‌شوند که اول بار در دشت خوزستان شاهد اینگونه گورستان‌ها هستیم و احتمالاً یک اصل (Manifest) ساختمانی در مجموعه‌ی فرهنگی و آینی بوده‌اند^(۲) (Dittmann, ۱۹۸۶: ۲۱۴-۵). این چنین گورستان‌های بزرگی در بین‌النهرین مشاهده نشده است. همچنین، ارتباط گورستان با عمارت‌های ساخته شده بر صفه، ولی در مرحله‌ی بعد (بر خلاف دوره‌ی عیب‌سه در بین‌النهرین) هم در کوهپایه‌های زاگرس و هم در ارتفاعات، به اولین مجموعه‌های اداری - اجتماعی برخورد می‌کنیم، ولی این مجموعه‌ها در اواسط اروک میانی ظاهر می‌گردند. نشانه‌های اینگونه مجموعه‌ها را در نمونه‌های اثرات مهری بین‌النهرین مشاهده می‌نماییم و شایان توجه است که در بین‌النهرین جنوبی در یک محدوده‌ی زمانی برخلاف شمال بین‌النهرین و دشت خوزستان، فاقد تصویر (اثرات مهری) هستیم.^(۳) در اواخر عیب‌سه و اوایل اروک قدیم در بین‌النهرین و ایران شاهد تنزل سکونت در مناطق استقراری می‌باشیم و نیز شاهد یک تقسیم‌بندی ناحیه‌ای از نظر تولیدات سفالینه هستیم. بدین صورت که در ارتفاعات زاگرس به نوعی سنت محلی در تولید سفال برخورد می‌کنیم، در حالی که در دشت خوزستان و مناطق همجوار آن، همچون دهلران، سنت اروکی را می‌توانیم مشاهده کنیم.

به اعتقاد عدّه‌ای از صاحب‌نظران، به خاطر نزدیکی و شباهت بسیار تولیدات دشت خوزستان به تولیدات دوره‌ی اروک، نوع جمعیتی سومری (ورود سومری‌ها) (Algaze, ۱۹۹۳) مشاهده می‌شود که برخی به آن عنوان تاثیرپذیر فرهنگی (مستعمره) نهاده‌اند که به نظر نگارنده نمی‌تواند صحیح باشد^(۴). چرا که کاهش استقرارگاه‌ها در انتهای شوش I در سطح وسیع صورت نگرفته و آن‌گونه که مدعی شده‌اند، آنچنان غم‌انگیز نبوده و تاکنون با مسأله‌ای به نام برخورد نظامی مواجه نشده‌ایم. کاهش استقرارگاه‌ها تنها در چند نقطه‌ی خاص گزارش شده که آن‌هم مبتنی بر مطالعه و تاریخگذاری چند قطعه‌ی انگشت شمار سفال بوده است و برخلاف نظر بعضی از محققان که معتقدند اقوام جدیدی به شوش وارد شده‌اند، می‌توان عنوان نمود که در شوش یک تداوم سکونتی را بدون هیچ تغییر استقراری مشاهده می‌کنیم و حتی استقرارگاه‌های اطراف شوش نیز یک تداوم استقراری از سوزیانای جدید تا اروک جدید داشته‌اند (Dittmann, ۱۹۸۶:۱۲۵ tab: ۵۴b) و می‌توان ثابت نمود که در تکامل بزرگ، کوچک و روستاها، یک نوع نظام دولتی با تشکیلات اداری وجود داشته است. هر چند که هنوز مسأله‌ی مراکز فرهنگی در بین‌النهرین جنوبی و دشت خوزستان بر اساس سفال اروک قدیم و میانه کاملاً حالت همزمانی داشته‌اند و حتی این تکامل را در تولیدات اروکی ارتفاعات زاگرس می‌توان مشاهده نمود. این روند همچنین، در آغاز اروک جدید هم قابل مشاهده است. (Dittmann, ۱۹۸۶:۴۵۱) و احتمال می‌رود در دوره-ی اروک قدیم در اطراف شوش با توجه به سیستم‌های استقراری سه‌گانه (قانع‌کننده نیست که چگونه در شوش نظام ابرقبیله‌ای (Chiefdom) به حالت دولتی تبدیل شده است^(۵) و حتی اینکه چگونه دوره‌ی اروک پایان یافته و آغاز ایلامی شروع شده است، نیز در ابهام باقی می‌ماند. زیرا هم از نظر روش استقرار و هم از نظر داده‌های فرهنگی، دیگر ما بین پایان دوره‌ی اروک و آغاز ایلامی یک شکاف بزرگ وجود دارد که شاهد آن ظهور علایم نوشتاری هستند که قسمتی از آن را می‌توان در نظام اعدادی اروکی ملاحظه نمود (اکبری، حصاری، ۱۳۸۳: ۳۶۲) همچنین، برخلاف آنچه در دهلران مشاهده می‌کنیم، در دشت خوزستان به نوعی جدید از تولیدات محلی (سفال

منقوش) برمی‌خوریم (Ditmann, ۱۹۸۶a: ۱۷۱) که از نظر کمیّت همانند تولیدات اروکی هستند.

در منطقه‌ی فارس نیز همزمان با آغاز اروک قدیم، نظام استقراری بانس آرام آرام به سوی یک نظام منطقه‌ای و محلی (لپویی) پیش رفته است. بدین معنا که نظام اروکی در این منطقه به صورت محلی بوده و بعدها در این منطقه نیز یک شکاف بزرگ ما بین نظام قدیمی و نظام هسته‌ای که شامل تشکیل یک حکومت مرکزی در تل ملیان (انشان) در آغار ایلامی می‌باشد، مشاهده می‌کنیم.^(۶)

کالبد نظام استقراری این دوره کاملاً قابل طبقه‌بندی نیست. آیا نوعی قالب مستعمره‌ای است؟ (Smith, ۱۹۷۶) و یا نوعی نظام اداری قوی منطقه‌ای و حکومت‌های درجه‌ی دوم است که افراد ماهر و ورزیده را جهت کنترل و استفاده از منابع طبیعی به کار گرفته است. به نظر می‌آید که اگر چهار چوب اروک یا آغاز ایلامی را بتوان یک دوره‌ی استعماری قبول کرد، منطقی نباشد،^(۷) حتی این موضوع را باید در نظر گرفت که آیا منظور از استعمار به صورت خوش بینانه همانند استعمار و ورود آمریکاییان به قاره‌ی آمریکا و برخورد آن‌ها با سرخپوستان آمریکا بوده است؟ و در اینجا است که باید حدود واقعی این موضوع را در نظر بگیریم.

باید در نظر داشت یک مجموعه‌ی استعماری مرکزی مانند اروک نمی‌توانسته مناطق همجوار را اداره کند و این نه به خاطر وضعیّت اقتصادی فرا منطقه‌ای، بلکه بیشتر به خاطر جنبه‌های اعتقادی بوده است و احتمالاً این دوره فقط یک سیر تکاملی است، چنانچه آغاز این تکامل را در دوره‌ی عبید ملاحظه می‌کنیم (Nissen, ۱۹۹۵). جنبه‌های اعتقادی-اقتصادی و همچنین، مسایل اکوسیستم (Nissen, ۱۹۸۸: ۶۵-۷۴ fig: ۲۰) باعث شد که در بین‌النهرین جنوبی از همان آغاز شکل‌گیری، دولت‌ها به صورت شاخه شاخه شده و دولت شهرها تشکیل یابند که این گونه دولت شهرها در دوره‌ی جمدمت نصر نیز وجود داشته‌اند و احتمالاً محوطه‌های آغاز ایلامی بدین گونه بوده‌اند. این شاخه شاخه شدن و تغییرات داخلی باعث شده بود که حکومت‌ها خود مختار و جدا از هم شوند و دولت شهرهایی به وجود آیند که با هم همکاری زیاد داشته باشند

(حتی بعد از آغاز سلسله‌ها) و نیز دولت شهرهایی با نظام مستقل با جهان‌بینی منطقه‌ای خاص خود، ادبیات مشترک و بسیاری از تصویرهای هنری مستقل به وجود آمده بودند.^(۸)

پرسش مهمی که تاکنون بدون پاسخ مانده این است که آیا سکونت‌گاه‌های آغاز ایلامی در ایران را یک نظام خاص ساخته بودند؟ و یا اینکه بر اساس داده‌های موجود و مقایسه‌ی آنها با هم، چنین بر می‌آید که این استقرارگاه‌ها هر کدام یک نظام مستقل و خود جوش بوده‌اند که با ارتباط ساده‌ای به یکدیگر مرتبط می‌شده‌اند؟ گنوشته‌ها حداقل هیچ ارتباط فرا منطقه‌ای را نشان نمی‌دهند، به جز گنوشته‌های شوش III که از لحاظ کیفیتی باید آنها را گنوشته‌های خوزستانی نام نهاد و نوعی نظام ناحیه‌ای را از طریق آنها می‌توان متوجه شد (Potts, ۱۹۹۹:۸۱). به نظر می‌رسد تمام گنوشته‌های به دست آمده از محوطه‌های آغاز ایلامی نوعی سبک خاص نگارش منطقه‌ای داشته‌اند (اکبری و حصاری، ۱۳۸۳: ۳۸) که این موضوع در مورد سفال نیز صدق کرده، چنانکه هر منطقه دارای سبک سفال‌سازی خاص خود می‌باشد^(۹) و به علت فقدان پژوهش‌های دقیق هم نمی‌توان به این پرسش پاسخ داد که چرا اساس نظام‌هایی همانند یحیی و شهداد در ارتباط با مناطق همجوار خویش و همچنین، نظام حکومتی آنان بر اساس مشابته‌های اساسی که با ایشان داشته‌اند، واضح و قابل مشاهده نیست؟^(۱۰) همچنین، این پرسش نیز مطرح می‌گردد که چگونه داده‌های آغاز ایلامی در مکران (میرکلات) را باید تجزیه و تحلیل و تاریخگذاری نمود^(۱۱) و حتماً این موضوع را باید در نظر گرفت که بدون یافتن ارتباطی با سنت اروک و آغاز ایلامی، می‌توان مجموعه‌ی وکیل آباد را در منطقه‌ی فسا مشاهده نمود (Kerner, ۱۹۹۳).

۱-۲- تمدن هلمند جنوب شرق ایران و جنوب افغانستان

در این حوزه، در دوره‌های قدیم موندیگاگ^۱ و سفال‌های چرخ‌سازی داریم که می‌توان آنها را بر اساس یافته‌های مهرگاره IIc, III در آغاز هزاره‌ی پنجم قبل از میلاد تاریخگذاری کرد. این نمونه‌های چرخساز از لحاظ تاریخی از نمونه‌های بین‌النهرین جلوتر هستند و ما می‌توانیم این تکامل را به صورت نوعی نظام خودمختار بپذیریم که بدون تأثیرپذیری از غرب جریان داشته است (Casal, ۱۹۶۱:۱۲۶). در سیستان ایران

تاریخگذاری در شهرسوخته IV لایه ۱۰، به خاطر یک گنوشته براساس غرب انجام گرفته است، در صورتی که مابقی داده‌ها، منطقه‌ای بوده و دارای ارتباطات فرا منطقه‌ای بوده‌اند (Biscione, ۱۹۷۴, Sarianidi, ۱۹۸۳). شهرسوخته و موندیگاگ مراکز مهم تمدن هلمند را می‌سازند (۹-۱۹۷۹:۲۴, Biscione&Tosi) که هر دوی این محوطه‌ها، هم از نظر داده‌های فرهنگی و هم یکسان بودن نوع معماری، برابرند، (Mariani, ۱۹۸۷) و نیز هردو محوطه در نیمه‌ی اول هزاره‌ی سوم قبل از میلاد دارای نوعی فرهنگ شهرنشینی بوده‌اند که دارای قسمت‌های مختلف شهری با دیوارهای داخلی به صورت محله بوده و از یکدیگر جدا شده بودند که نوعی حساسیت و توجه به طبقه‌بندی اجتماعی را نشان می‌دهد.^(۱۲) هر دو محوطه تقریباً از نیمه‌ی دوم هزاره‌ی سوم شروع به اتمام و نهایتاً در اوایل هزاره‌ی دوم قبل از میلاد پایان می‌پذیرند. در موندیگاگ چندین مجموعه‌ی معماری به دست آمده که عمارت‌هایی عمومی را نشان می‌دهند که بر روی ارگ (صفه) بنا شده‌اند و دارای نمای پرکاری هستند. (۲۶-۲۲: fig: ۱۹۶۱: Casal) و حمام‌های کوچکی که در میان ردیفی از اتاق‌های کوچک ساخته شده‌اند (۴۲: fig: ۱۹۶۱: Casal) که قابل مقایسه با حمام بزرگ موهنجو دارو است (Jansen, ۱۹۸۶:۶۳, fig: ۳۴-s). همچنین، عمارتی که حفار آن را معبد نامیده است (۱۹۶۱: fig: ۶۳: Casal) و بسیار شبیه عمارتی است که در اروک یافت شده است [زیگورات انا] (Heinrich, ۱۹۸۲:۱۰۰, ۱۱۲). در این معبد، یک سردیس آهنی به دست آمده (Casal, ۱۹۶۱: Pl XL, III, XLIV) که به نظر، شخصیتی با نفوذ می‌رسد که با نمونه‌های سیستان و بلوچستان، هند و بین‌النهرین قابل مقایسه است (Jarrige & Tosi, ۱۹۸۱: ۱۳۳). همزمان با تمدن هلمند در هند و کوهستان‌های همجوار آن، تمدنی دیگر وجود داشت که هند اولیه نام داشته است (۱۹۹۵: Franke-Vogt, ۱۹۷۰: Mughal)، ولی پیش از این معتقد بودند که فرهنگ هند کامل و اولیه از غرب، یعنی بین‌النهرین، سرچشمه گرفته و حداقل، این نظریه در خصوص شهرنشینی حتمی بوده است (Wheeler, ۱۹۶۶: ۶۱-۲)، ولی یافته‌های تمدن هلمند کاملاً به وضوح نشان می‌دهند که

نمونه‌های فرهنگ هند اولیه از این تمدن تأثیر داشته است و نه اینکه تمدن هند کاملاً از بین‌النهرین سرچشمه گرفته باشد.

۱-۳- کدام داده نتیجه می‌دهد؟

متأسفانه داده‌های باستانشناسی داخل مرزهای سیاسی ایران که از آن بحث شد، اندک بوده و اطلاعات محدودی از آن‌ها داریم، ولی همین اطلاعات محدود نشان می‌دهد که در مرحله‌ی اول، حداقل در این محدوده‌ی زمانی، ایران میانجی و واسطه‌ی شرق و غرب نبوده است، بلکه این تکامل، ناحیه‌ای بوده و نظام‌های سنتی و منفردی بوده‌اند که به طور بالقوه در آن مناطق تکامل فرهنگی یافته‌اند. این محوطه‌ها در موقعیتی بوده‌اند که خود می‌توانسته‌اند تشکیلات اداری و نظام‌های اجتماعی خود را اداره کرده و به کار خود ادامه دهند و تأثیراتی نیز بر مناطق همجوار خود بگذارند.

در زمینه‌ی مهر شایان توجه است که چه از نظر عناصر نقشی و چه از نظر کاربرد، به نظر می‌رسد بین‌النهرین وارد کننده‌ی این فرایند بوده که به احتمال بسیار زیاد، منشأ آن می‌بایستی در مناطق شرق بین‌النهرین بوده باشد.

از نظر ابعاد شهری و مجموعه‌ها و همچنین، سنت تداوم آن‌ها در این فرایند حداقل سکونت‌گاه‌های بین‌النهرینی بسیار بزرگتر از مناطق آغاز ایلامی و ایلامی است. بر اساس نمونه‌های بزرگ سکونتی در بین‌النهرین، سکونت‌گاه‌های آغاز ایلامی و ایلامی در مقابل این مراکز به دهکده‌های کوچک و مراکز متوسط شبیه هستند (Nissen, ۱۹۸۵). بر این اساس، نیز محوطه‌های استقرار هزاره‌ی سوم قبل از میلاد، شرق ایران که عمارت‌های بزرگ همانند بین‌النهرین داشته‌اند، مانند شهداد، شهر سوخته، حصار، جیرفت و موندیگاگ که می‌توان آن‌ها را از این لحاظ با نمونه‌های بین‌النهرینی مقایسه نمود، تداوم طولانی نداشته، احتمالاً به خاطر خشکی و خشکسالی در این مناطق در اواخر هزاره‌ی سوم و آغاز هزاره‌ی دوم قبل از میلاد، تقریباً خالی از سکنه شده‌اند.

پرسشی که در این میان مطرح می‌شود، این است که آیا این مراکز که در بالا ذکر شد، بخشی از مجموعه‌ی شهرنشینی هند هستند؟ آنچه مشخص است، این است

که از لحاظ تشکیلات داخلی همانند موهنجودارو و هاراپا تفاوت‌هایی دارند. با اینکه در مجموعه‌ی شهرنشینی، این مناطق و شهر سوخته تقریباً کامل هستند، ولی موهنجودارو و هاراپا با شهر سوخته و موندیگاگ بر اساس نظام‌های اجتماعی و عقیدتی کاملاً متفاوت هستند.

به نظر پیچیده می‌آید که تشکیل نظام شهرنشینی جدا از مناطق همجوار باشد، ولی باید این را هم در نظر گرفت که تکامل و ورود به شهرنشینی در یک مسیر و سیر داخلی انجام پذیرفته باشد. همچنین، شایان توجه است که در تمدن هلمند و مجموعه‌ی هاراپای آغازین در شرق محدوده‌ی مورد بحث ما یک نوع ارتباط اساسی به وجود آمده است که این ارتباط تا مراکز ایرانی و آسیای میانه نیز می‌رسد (شهر سوخته ۱۹۸۳، Sarianidi و آسیای میانه ۱۹۸۸، Brentjes و ۱۹۹۶-۱۹۹۴، Isakov). اگر به دقت به این مسأله و به خصوص به پخش و پراکندگی محوطه‌های باستانی باختر و مارجیانا در پایان هزاره‌ی سوم و دوم قبل از میلاد بنگریم، متوجه خواهیم شد که به پدیده‌ای برخورد کرده‌ایم که سنتی طولانی داشته و نمی‌توان آن را به عنوان جهش ناگهانی عنوان کرد (Hiebert&Lamberg-Karlovsky, ۱۹۹۲).

۲- نتیجه

با توجه به مطالب بالا می‌توان گفت: ایران (تنها به عنوان حلقه‌ی اتصال شرق و غرب) می‌توانسته بر تمام خاور نزدیک، مخصوصاً فرهنگ‌هایی که در نزدیکی مرزهای فعلی ایران قرار دارند، بالقوه تأثیر بگذارد و این تأثیر یک بر هم کنش بوده که در کنار آن احتمالاً پشتیبانی‌ای که نسبت به هم داشته‌اند، باعث شده یک تکامل در تمام مجموعه‌ی خاور نزدیک انجام گیرد، هر چند که می‌بایستی در تمام محوطه‌ها تحقیق کاملی انجام گیرد.^(۱۳)

یادداشت‌ها

۱- به نظر می‌رسد اقوام مختلفی در این منطقه زندگی می‌کرده‌اند که نقش اساسی‌ای در جنوب غرب داشته‌اند که گاهی یک قوم و گاهی قوم دیگر

- نفوذ بیشتری در منطقه داشته‌اند. همان طور که آمیه و پاتس نیز احتمال داده‌اند (Amiet: ۱۹۷۹, Potts, ۱۹۹۹ ۵۵-۵۸).
- ۲- این نظر برگرفته از نظریات فرتسلایی است (۱۸۸-۱۸۱: Vertesalji, ۱۹۸۹)، هرچند که هول معتقد است نوعی تدفین همزمان که علت آن جنگ و نزاع بوده، در این گورستان انجام گرفته است (Hole, ۱۹۹۲:۲۶-۳۱).
- ۳- این مسأله در دشت خوزستان، زاگرس و تپه‌ی گارا توسط آمیه مشخص شده (Amiet, ۱۹۸۶:۳۴-۳۶). همچنین، این نظر که نقش اندازی در مهر سازی بین النهرین جنوبی بر گرفته از ایلامیان بوده، بر گرفته از بوهمار است (Bohmer, ۱۹۹۹:۱۲۵-۱۲۸).
- ۴- در دشت خوزستان سفال‌ها اروکی است و این در حالی است که همزمان در دهلران سفال‌های سرگراب که تولید محلی است، وجود دارد که به ندرت سفال‌های اروکی نیز در میان آن‌ها مشاهده می‌شوند (Potts, ۱۹۹۹:۵۲-۶۹).
- ۵- در مورد این تغییرات در بین النهرین جنوبی به رایت و اشتاین مراجعه شود (Wright, ۱۹۹۴, Stein, ۱۹۹۴). همچنین، در اروک تغییر نظام در چند مرحله انجام گرفته که کاملاً بومی است (Potts, ۱۹۹۹:۷۱-۷۹, ۸۳).
- ۶- می‌توان گفت که بانس B با لایه‌ی ۱۷ شوش قابل مقایسه است. وسعت این مرکز در ابتدای دوره به زحمت به ۵ هکتار می‌رسد. سفال‌های این دوره نیز با تغییرات اندکی مشاهده می‌شوند و می‌توان توالی فرهنگی را در آن‌ها مشاهده نمود (Dittmann, ۱۹۸۶:۳۳۱-۳۳۵).
- ۷- در حاج نبی می‌توان گروه‌های محلی و غریبه را در کنار هم مشاهده نمود (Wright, ۱۹۹۹, Stein ۱۹۹۹). یافته‌های حاج نبی در دو محله‌ی جدا شده توسط یک دیوار به دست آمده‌اند. بومی‌ها و تازه واردان در کنار یکدیگر زندگی مسالمت آمیز با هم داشته‌اند (Stein & Misir, ۱۹۹۴:۱۵۰ fig ۳).
- ۸- نگاه کنید به قدیمی‌ترین سرودهای خدایان از دوره‌ی آغاز سلسله‌ها (Wilcke, ۱۹۹۵).

- ۹- سفال‌های اروکی انشان چه از نظر کمیّت و چه از نظر فرم ظروف با سفال‌های شوش متفاوت است.
- ۱۰- در مورد جیرفت به نظر می‌رسد کمی مسأله روشن‌تر است، زیرا انبوه اشیای ساخته شده از سنگ صابون و انتقال آن به نقاط دور و اشیای به دست آمده از ترانسه ۳، ۵، و ۹ بعضی از مسایل را پاسخ می‌دهد. هر چند که باید منتظر داده‌های دیگر و کامل‌تر از این محوطه باشیم.
- ۱۱- بزئوال معتقد است در دوره‌ی III میری کلات، نمونه‌هایی از کاسه‌های لبه واریخته به دست آورده که قدیمی‌تر از مهرگاره VI است (Besenval ۱۹۹۵:۲۰۷ fig ۱۸). همچنین، نمونه‌هایی نیز به دست آورده که شبیه به نمونه‌های آغاز ایلامی یک است.
- ۱۲- تا کنون فقط از موندیگاگک این نظام داخلی مشخص شده است و اینکه این موضوع می‌تواند در مورد شهر سوخته نیز معتبر باشد، هنوز مشخص نیست.
- ۱۳- مطمئناً مناطق مورد بحث ما، مناطق برهم کنش را تشکیل می‌دادند (۵۳-۴۹: Lamberg-Karlowsky & Tosi: ۱۹۷۳). از این رو، این مناطق با هم مرتبط بودند، ولی هنوز مشخص نیست که این برهم کنش در فرایند داخلی هر منطقه چه تا تیری گذاشته است؟ همچنین، نحوه‌ی تبادل مواد خام نامشخص است. شباهت سفال‌ها (البته تشابهات زیادی وجود ندارد) نیز هیچ فرایند تاریخی‌ای را مشخص نمی‌نماید.

کتابنامه

- اکبری، حسن و حصاری، مرتضی، (۱۳۸۳) پیدایش نگارش در ایران، مجله‌ی مطالعات ایرانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم. شماره‌ی ششم. ۲۷-۴۶.
- Algabe . G ۱۹۹۳, ((The Uruk World System)) Chicago
- Amiet .P ۱۹۷۹, ((Archaeological Discontinuity and Ethnic Duality in Elam)) *Antiquity* ۵۳:۱۹۵-۲۰۴

- Amiet. P ۱۹۸۶, ((L,age des echanges inter-iraniens ۳۵۰۰=۱۷۰۰ avant J – C)) Paris
- Ardeleanu. A ۱۹۸۶, ((Die Kunst der Indus –Zivilisation))in Jansen (ed) Die Indus –Zivilisation . Koln ۲۱۱–۲۳۹
- Besenal.R ۱۹۹۵, ((The Chronology of Ancient Occupation in Makran))in Allchin (ed) *South Asian Archaeology* ۱۳۱۹۹–۲۱۶
- Biscione.R ۱۹۷۴, ((Relative Chronology and Pottery Connections between Shar-isokhta and Mundigak. Eastern Iran))Studi di Paletnologica.Paleoantropologia,Paleontologia e Geologia de Quaeterna . Roma ۱۳۱–۱۴۲
- Biscione. R & Tosi . M ۱۹۷۹, ((Protostoria degli stati Turanicia)) Supplemento n۲۰ agli ANNALI ۳۹. Napel
- Boehmer. R .M ۱۹۹۹, ((Uruk ,Fruheste Siegelabrollung)) Mainz
- Brenjtes.B ۱۹۸۸, ((Sarzam. Eine Station auf dem Wege zwischen Vorderasien und China))AMI ۲۱ ۱۷–۱۹
- Casal .J –M ۱۹۶۱, ((Fouilles de Mundigak)) MDFAFA XVII .Paris
- Dittmann .R ۱۹۸۴, ((Eine Randebene des Zagros in der Fruhzeit)) BBVO ۳ . Berlin
- Dittmann. R ۱۹۸۶, ((Betrachtungen zur Fruhzeit des Sudwest –Iran)) BBVO ۴ . Berlin
- Dittmann. R ۱۹۸۶a, ((Susa in the Proto –Elamite period and Annotation on the Paited Pottery of Proto –Elamite Khuzestan)) in Finkbeiner and Rollig (eds) Gamdat Nasr Period or Regional Style . TAVO ۶۲. Wiesbaden ۱۷۱–۱۹۶

مجله‌ی مطالعات ایرانی / ۱۳

Franke-Vogt. U ۱۹۹۵, ((Tradition und Transformation am Indus)) MDOG ۱۲۷ ۹۷-۱۵۰

Hiebert.F & Lamberg-Karlovsky .C.C ۱۹۹۲, ((Central Asia and the Indo – Iranian Broderlands)) *Iran* ۳۰ ۱-۱۶

Hole .F ۱۹۹۲, ((The Cemetery of Susa:An Interpretation)) in Harper et all (eds) *The Royal City of Susa*. Newyork ۲۶-۳۱

Isakov A.N ۱۹۹۴-۹۶, ((Sarzam : An Agricultural Center of Ancient Sogdiana)) *Bulletin of the Asia Institute The Archaeology and Art of Central Asia* ۸ ۱-۱۲

Jansen.M ۱۹۸۶, ((Die Indus Zivilisation)) Koln

Jarrige . J .F & Lechevallier. M ۱۹۷۹, ((Excavations at Mehrgareh.Baluchistan)) in Taddei(ed) *South Asian Archaeology* ۴

Jarrige. C& Tosi . M ۱۹۸۱, ((The Natural Resources of Mundigak)) in Harper (ed) *South Asian Archaeology* ۵ ۱۱۵-۱۴۲

Kerner. S ۱۹۹۳, ((Vakilabad-Keramik)) BBVO ۱۳ . Berlin

Lamberg-Krlovsky C.C & Tosi. M ۱۹۷۳, ((Shahr – I Sokhta and Tepe Yahya)) *East and West* ۲۳ ۲۱-۵۷

Mariani. L ۱۹۸۷, ((The Manumental Area of Shahr – isokhta)) in Friefelt and Sorensen (eds) *South Asian Archaeology* ۸ ۱۱۴-۱۳۶

Mughal. R ۱۹۷۰, ((The early Harappan Period in the Greater Indus Valley and Northern Baluchistan ۳۰۰۰-۲۴۰۰ B.C)) . Ann Arbor

Nissen. H.J ۱۹۸۵, ((Problems of the Uruk-priod in Susiana.Viewed from Uruk)) *Paleorient* XI,۲ ۳۹-۴۰

Nissen .H .J ۱۹۸۸, ((The Early History Of the Ancient Near East ۹۰۰۰-۲۰۰۰ B.C)) Chicago

Nissen . H.J ۱۹۹۵, ((Kulturelle und politische Verentzungen im Vorderen Orient des ۴ und ۳ vorchristlichen Jahrtausends)) in Finkbeiner et al (eds) Beiträge zur Kulturgeschichte Vorderasiens. Mainz ۴۷۳-۴۹۰

Potts .D .T ۱۹۹۹, ((The Archaeology of Elam)) Cambridge

Sarianidi .V ۱۹۸۳, ((The Pottery of Shar -I sokhta I and its Turkmenistan connections)) in Tosi (ed) Prehistory of Seistan I . Rom ۱۸۳-۱۹۸

Smith . C .A ۱۹۷۶, ((Exchange System and the Spatial Distribution of Elites)) in Smith (ed) Regional Analysis II ,Social Systems ۳۰۹-۳۷۴

Stein .G .J ۱۹۹۴, ((Economy ,Ritual and Power In Ubaid Mesopotamia)) In Stein and Rothmann(Eds) Chiefdoms and Early States in the Near East. Monographs in World Archaeology ۱۸. Madison ۳۵-۴۶

Stein .G.J ۱۹۹۹, ((Material Culture and Social Identity The Evidence for ۴th mill B.C Mesopotamian Uruk Colony at Hacinebi Turkey)) *Paleorient* ۲۵ ۱۱-۲۲

Stein ,G.J & Misir.A ۱۹۹۴, Mesopotamian-Anatolian Interaction at Hacinebi, Turkey, *Anatolica XX* : ۱۴۵-۱۹۰

مجله‌ی مطالعات ایرانی / ۱۵

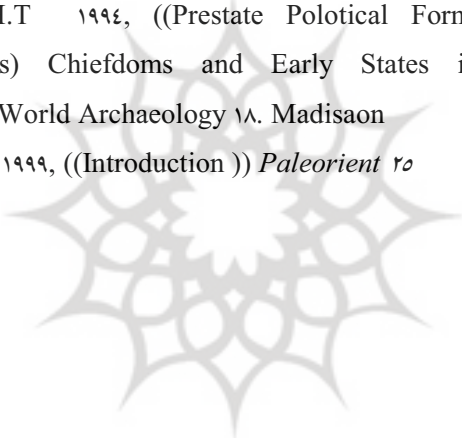
Vertesalji . P.P ۱۹۸۹, ((Were there supralocal cemeteries in Southern Mesopotamia in Late Chalcolothic Times?)) in Henrickson and Thuesen (eds) Upon this Foundation. Kopenhagen

Wheeler . M ۱۹۶۶, ((Civilization of the Indus Valley and Beyond)) London

Wilcke . C ۱۹۹۵, ((Die Inschrift der figure aux plumes)) in finkbeiner et all (eds) Beitrage zur kulturgeschichte Vorderasiens. Mainz

Wright .H.T ۱۹۹۴, ((Prestate Polotical Formation)) in Stein and Rothmann (eds) Chiefdoms and Early States in the Near East , Monographs in World Archaeology ۱۸. Madisaon

Wright H. T ۱۹۹۹, ((Introduction)) *Paleorient* ۲۵



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی